

آموختن آیین سروری: تجربه‌ی حزب کارگران برزیل

کمال اطهاری*



لولا دوسیلوا (لولا)، Pedro Vilela/Getty Images

یک. مقدمه

اگر بنا بر علم منطق یا منطق دیالکتیکی بپذیریم که امور تاریخی پیوسته در حال دگرگونی‌اند، و در نظام سرمایه‌داری همراه با انقلاب‌های پیاپی و نوآوری‌های پیوسته در تولید، مناسبات جدید اجتماعی یا دگرگونی کمی و کیفی در طبقات و اقشار موجود در آن پدید می‌آید، جنبش چپ هم باید همراه با این تحولات به دگرگونی روش‌ها و شیوه‌های پراکسیس (عمل اجتماعی) خود بپردازد و به روش‌های کهنه و فرسوده‌ی خود اکتفا نکند، یعنی پیوسته آیین نوین پیمودن راه سروری بر سرمایه‌داری را بیاموزد تا بتواند فرایند تکامل جامعه‌ی بشری را کوتاه‌تر و کم‌رنج‌تر کند. آیینی که با کج نهادن کلاه و تند نشستن حاصل نمی‌شود.

در ایران، تداوم زوال در حاکمیت هژمون که ضد توسعه گشته است، سردرگمی جناح‌های اصلاح‌طلب در آن که از عهده‌ی تعریف برنامه‌ی توسعه‌ی دموکراتیک ایران بر نمی‌آیند، و برآمدن و فرونشستن پی‌درپی امواج جنبش‌های خودبه‌خودی مدنی با اهدافی مجزا از هم، بالاخره طیف رادیکال ایران را به این فکر انداخته است که با تشکیل‌یابی «کسب جمعیت» از پریشانی خود کند. اما از آن‌جا که این طلب هنوز «خلاف آمد عادت» جریان‌های رادیکال نیست، بی‌شک به کامروایی نخواهد انجامید. چرا که عادت مألوف جریان‌های رادیکال ایران، تشکیل سازمان (organization) یا سازمان‌گرایی به صورت فرقه‌گرایانه و جبهه‌گریز با تعریف سنتی از حزب، سیاست‌زدگی (politicization) یا تقلیل امور اقتصادی و اجتماعی به امر سیاسی بدون داشتن تحلیل مشخص از شرایط مشخص داخلی با تقدم بخشیدن به تضاد خارجی، و در نتیجه فقدان الگو و برنامه‌ی توسعه‌ی درون‌زا، و ائتلاف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی (نه صرفاً سیاسی) بر اساس آن بوده است. هر زمان هم که موفق نشده‌اند یا به «مویه‌گری تاریخی» پرداخته و استبداد، دروغ یا خشونت را ذاتی ایرانیان دانسته‌اند، یا به حلول روح خبیث سرمایه‌داری در مردم حق‌شناس ایران نسبت داده‌اند.

در نوشته‌هایی دیگر به این کاستی‌ها پرداخته‌ام. به‌طور مثال خطای بزرگ تقدم تضاد خارجی بر داخلی را در مقاله‌ی «درباره‌ی منطق دیالکتیک و تضاد» (اطهاری، ۱۴۰۳) نشان داده‌ام؛ در این‌جا نیز نقد نظری و تاریخی طیف چپ ایران در دستورکار

نیست که رو به گذشته دارد نه آینده. بررسی نحوه‌ی شکل‌گیری و تحولات حزب کارگران در برزیل به‌عنوان «حزب نوع جدید در تاریخ جنبش کارگری» (لوی، ۱۳۷۴) خود نشانگر کاستی‌های گذشته‌ی طیف چپ ایران و راه آینده‌ی آن خواهد بود. امید که این بررسی، به طیف چپ اراده‌ی لازم را برای پیمودن راهی که در آغاز آن تأخیر ناموجه داشته، ببخشد. البته نه برای آن که به عادت مألوف از آن گرت‌برداری کند، بلکه از آن‌جا که حزب کارگران در برزیل مجبور بود در دوران نوین به‌صورت خشونت‌پرهیز یا بدون انقلاب قهرآمیز، در یک کشور توسعه‌یابنده یا پیرامونی با تعریفی نوین از حزب، هژمونی لازم را برای کسب قدرت به‌دست آورد و بتواند آن را به‌طور دموکراتیک حفظ کند، اصول یک برنامه‌ی پژوهشی را در دوران نوین برای توسعه‌ی دموکراتیک در جهت سوسیالیسم در اختیار می‌گذارد. باشد که طیف چپ ایران خلاقیت خود را در این برنامه‌ی پژوهشی به‌کار گیرد. برای نوشتن مقاله از نوشته‌های بسیاری بهره گرفته‌ام که در انتها آمده است، اما برای آسان‌خوانی از ارجاع به آنها خودداری کرده‌ام، مگر در هنگام نقل مستقیم یک مطلب.

دو. حزب تراز نوین

برزیل کشوری است مرکب از گروه‌های گوناگون مهاجران از سراسر جهان که به‌خصوص از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به این کشور وارد شدند. اکنون بیش از ۴ برابر ایران مساحت، ۲.۴ برابر جمعیت، و ۵.۳ برابر ایران تولید ناخالص داخلی دارد. این کشور نیز مانند ایران از قرن نوزدهم میلادی تاریخی پر فراز و نشیب برای دستیابی به توسعه داشته است. با این تفاوت که اکنون پس از سه بار حاکمیت دیکتاتورها بر آن (از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴، از ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۵، و از ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵)، خلاف ایران قدرت نوظهور اقتصادی گشته و توانسته است به‌طور مؤثری پیشروی کشورهای پیرامونی و نیمه‌پیرامونی جهان، با تثبیت دموکراسی، مشارکت مردم با تاسیس نهادهایی نو چون بودجه‌ریزی مشارکتی (participatory budgeting)، اجرای سیاست فراگیر اجتماعی چون مسکن اجتماعی، و کوشش برای تغییر تدریجی در نظام جهانی تک‌قطبی سرمایه‌داری انحصاری، با مشارکت در تشکیل نهادهایی چون بریکس

(BRICS) شود. بیشتر این موفقیت‌ها از زمان به قدرت رسیدن حزب کارگران در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۲ به‌دست آمده است.

به قدرت رسیدن حزب کارگران ثمره‌ی تلاش صدساله‌ی کارگران برای دستیابی به استقلال سیاسی بوده است. در آغاز قرن بیستم، آنارکوسندیکالیست‌ها برای سمت‌گیری مستقل مبارزه‌ی پرولتری به‌طور موفق کوشیدند. حزب کمونیست برزیل (PCB) در سال ۱۹۲۲ تشکیل شد که علاوه بر حزب کارگری، اولین حزب سیاسی برزیل نیز شناخته می‌شود. اما مانند بسیاری از احزاب کمونیست دیگر به‌رغم فداکاری‌های بسیار، پیروی آن از حزب کمونیست شوروی باعث شد که در دوران جدید نتواند نقشی مهم ایفا کند. حزب کارگران برزیل (PTB) در سال ۱۹۴۵ توسط واگراس (Getúlio Vargas) رئیس‌جمهور وقت برزیل بنیان گذاشته شد تا با سازماندهی کارگران از طریق وزارت کار، با نفوذ حزب کمونیست برزیل مقابله کند. این حزب، متحد حزب سوسیال‌دموکرات برزیل (PSD) بود که در همان زمان تأسیس شده بود و این دو حزب، تا کودتای نظامیان در سال ۱۹۶۴ نقشی تعیین‌کننده در حیات سیاسی برزیل داشتند. همه‌ی این احزاب پس از حاکمیت نظامیان منحل شدند. نظامیان نظامی دو حزبی را مجاز دانستند که در آن یک حزب متعلق به‌خودشان به نام حزب احیای اتحاد ملی (ARENA)، و دیگری جنبش دموکراتیک برزیل (MDB) اجازه‌ی فعالیت داشتند. جالب توجه است که این جنبش دموکراتیک برزیل با ادغام شدن احزابی چون کارگران برزیل و سوسیال‌دموکرات برزیل در آن، تشکیل یک جبهه‌ی فراگیر داد و توانست نقشی نسبتاً موفق در جلوگیری از سلطه‌ی مطلق نظامیان ایفا کند. بعد از گشوده شدن فضای سیاسی در ابتدای دهه‌ی ۱۹۸۰، MDB به حزب جنبش دموکراتیک برزیل (PMDB) تغییر نام داد و پس از رسوایی‌های ناشی از فساد، در سال ۲۰۱۷ دوباره نام سابق را برگزید. این حزب بورژوازی میانی به دلیل ریشه‌های عمیق در جامعه‌ی برزیل و نمایندگی طیفی گوناگون از جامعه، همواره در مجالس ملی و ایالتی نمایندگانی با قدرت تعیین‌کننده داشته و دارد.

با چنین زمینه‌ای حزب کارگران (Workers' Party) در سال ۱۹۷۹ در برزیل بنیاد گذاشته و در سال ۱۹۸۱ تأسیس شد. من نیز مانند میشل لووی (لووی، ۱۴۰۰)

معتقدم که این حزب نسخه‌ای نوین از تشکیل یک حزب کارگری است، که برای دستیابی به سوسیالیسم، به صورت یک جبهه‌ی منسجم و هم‌پیوند دموکراتیک از ترکیب جریان‌های سیاسی گوناگون در قالب یک حزب شکل گرفت. این جریان‌ها عبارت بودند از:

۱. اعضای اتحادیه‌های «راستین» کارگری، مبتکران و رهبران قانونی و کسانی که مظهر جنبش اتحادیه‌ای توده‌ای، مبارزه، و به لحاظ طبقاتی آگاه‌اند...

۲. اپوزیسیون اتحادیه‌های کارگری که سال‌ها مبارزه‌ی سختی را در کارخانه‌ها علیه اتحادیه‌های دست‌نشانده‌ی حکومت و بوروکراسی اتحادیه‌های «زرد» به پیش بردند.

۳. اتحادیه‌های کارگران کشاورز و اتحادیه‌های کشاورزی الهام‌گرفته از مسیحیت.

۴. کمون‌های پایه‌ای کلیسایی (CEB) سازمان‌های مربوط به کلیسا، کشیش‌ها و روحانیون غیر کاتولیک که با کشاورزان بی‌زمین کار می‌کردند و با کارگران شهری متحد شده بودند و نیز دیگر بخش‌های مسیحی که تمایلات سوسیالیستی دارند.

۵. فعالان سابق حزب کمونیست برزیل، یا «چپ‌های مسلح» که سازمان خود را ترک کرده و به نقد انحرافات گذشته رسیده بودند.

۶. گروه‌های انقلابی چپ از گرایش‌های گوناگون (مائویست‌ها، تروتسکیست‌ها، کاستروئیست‌ها و...).

۷. روشنفکران: جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، معلمان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و پژوهشگران که به جنبش کارگری و تئوری مارکسیستی (یا گاه به هنجار مسیحی) علاقه‌منداند.

۸. نمایندگان برآمده از جناح چپ حزب جنبش دموکراتیک برزیل، حزب اپوزیسیون رژیم نظامی.^۱

این جمع گونه‌گون، فراگیر، و عدالت‌خواه، لولا داسیلوا را در سال ۱۹۸۱ به رهبری حزب تازه‌تأسیس برگزیدند. لولا (متولد ۱۹۴۵) کارگری تراشکار بود که در سال ۱۹۷۵ به ریاست اتحادیه‌ی فلزکاران برزیل رسیده، و با شخصیت کاریزماتیک خود راهبر امواج اعتصابات بزرگ ۷۹-۱۹۷۸ در سائوپولو شده بود. بدین ترتیب حزبی تراز نوین، در درون خود دموکراتیک، سوسیالیست، خلقی با اتکا به طبقه‌ی کارگر متولد شد. حزب کارگران

(PT) فعالیت خود را در دو عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی تعریف می‌کرد: در اولی، به کارگران فرصت دهد تا خواسته‌های خود را در عرصه‌ی سیاسی مطرح نمایند. در عرصه‌ی اجتماعی نیز نقش خود را تقویت اشکال مستقل سازماندهی اجتماعی و نیروی کار برای تحول محیط سیاسی می‌دید. تا فرهنگ سیاسی مردم تغییر یافته، و مشارکت شهروندی و آگاهی طبقاتی ارتقا یابد. این به معنای تلفیق نقش دوگانه‌ی PT به‌مثابه حزب رسمی سیاسی، و بقا به‌مثابه یک جنبش اجتماعی بود که آن را از حزب سوسیال دموکراسی برزیل به رهبری کسانی چون هنریک کاردوزو متفاوت می‌کرد که تنها فعالیت در محیط سیاسی را در دستور کار داشت. قابل ذکر است که بعد از تشکیل حزب کارگران، جایگاه میانی حزب جنبش دموکراتیک برزیل (PMDB) تثبیت شد. اما کسانی چون هنریک کاردوزو که PMDB را محافظه‌کار می‌دیدند، این حزب را ترک و حزب سوسیال دموکراسی برزیل (PSDB) را در سال ۱۹۸۸ تشکیل دادند، که این حزب نیز به‌خصوص پس از قدرت‌گیری حزب کارگران، به‌تدریج به راست میانی تبدیل گشت.

سه. اقتصاد برزیل در آستانه‌ی به قدرت رسیدن حزب کارگران

در این بخش مروری کوتاه به تحولات اقتصادی برزیل بعد از جنگ دوم جهانی می‌کنیم تا چرایی تحول ناچار حزب کارگران در متن آن روشن شود.^۲ برزیل از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۴ به‌رغم وجود حکومت انتخابی ریاست جمهوری، دارای روند رشد و توسعه‌ی اقتصادی مناسبی نبود. از ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵ که مرحله‌ی حاکمیت نظامیان از طریق کودتا است، برزیل دو دوره‌ی کاملاً متفاوت را پشت سر گذاشت: دوره‌ی «معجزه‌ی اقتصادی» از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۳، و دوره‌ی «بحران بدهی‌ها» از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۵. تجربه‌ی توسعه‌ی اقتصادی، بدون توسعه‌ی سیاسی، با سلطه‌ی سرکوب‌گرانه‌ی نظامیان، زمان زیادی نپایید. بحران نفتی سال ۱۹۷۹ و احتیاج شدید برزیل به نفت وارداتی (تنها ۱۳ درصد نیازهای نفتی از منابع داخلی تأمین می‌شد)، و اختلال در ورود سرمایه‌ی

خارجی، منجر به یک بحران شدید در تعادل پرداخت‌ها شد، برزیل دومین کشور بدهکار دنیا گشت و اقتصاد آن به گونه‌ای فروپاشید که به «دهه‌ی برباد رفته» مشهور شد. در واقع در دهه‌ی ۱۹۷۰ هنگامی که اقتصاد رشد بالایی داشت، بخش مهمی از استقراض خارجی توسط شرکت‌های دولتی بود که برای توسعه‌ی صنعتی، استراتژی جایگزینی واردات (import substitution) داشتند. اما از آنجا که ارز با تولید جایگزین واردات به دست نمی‌آید، برای بازپرداخت مجبور به استقراض جدید شدند. وضعیت آنها با افزایش شدید نرخ‌های بهره‌ی بین‌المللی در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ بدتر هم شد و بدهی‌ها از تولید ناخالص برزیل فراتر رفت. در دهه‌ی ۱۹۸۰ بحران بدهی‌ها باعث کاهش تشکیل سرمایه به‌خصوص توسط بنگاه‌های دولتی گشت، تولید کاهش یافت و رکود تومی بر اقتصاد حاکم گشت. نرخ سالانه‌ی تورم به‌طور متوسط در دهه‌ی ۱۹۷۰ به ۹۴ درصد، در دهه‌ی ۱۹۸۰ به ۴۲۲ درصد و در پنج سال ۱۹۹۴-۱۹۹۰ تا ۱۴۰۰ درصد رسید.

فرناندو دمیو به‌عنوان سی‌ودومین رئیس‌جمهور برزیل از مارس ۱۹۹۰ تا دسامبر ۱۹۹۲ از حزب سوسیال‌دموکرات برزیل (PSDB) قدرت را به دست گرفت ولی مجبور به کناره‌گیری شد. دمیو نخستین رئیس‌جمهوری بود که پس از پایان دولت نظامی برزیل در سال ۱۹۸۵ از طریق آرای مستقیم مردم انتخاب می‌شد. در دوران تصدی دمیو، سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی، توصیه‌شده توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، به‌طور وسیع اجرا گشت. خصوصی‌سازی بی‌سابقه، سرمایه‌گذاری خارجی، گشایش تجارت خارجی، و کاستن از هزینه‌های دولتی اساس این برنامه‌ها بود. دولت وی در جهت اجرای سیاست‌های نولیبرال، ۱۴ کمپانی بزرگ دولتی را خصوصی‌سازی کرد. با این حال رشد اقتصادی برزیل در دولت دوساله‌ی دمیو منفی بود و حتی به منفی سه درصد نیز کاهش یافت. با کناره‌گیری دمیو از قدرت، معاون اول وی ایتامار آکوستو فرانکو از اعضای حزب لیبرال برزیل عهده‌دار این مقام گردید و تا اول ژانویه‌ی ۱۹۹۴ در این مقام قرار داشت. در این دوره «طرح رئال» (واحد جدید پول برزیل) توسط فرناندو هنریک کاردوزو وزیر دارایی وی از حزب PSDB به اجرا

درآمد. کاردوزو با اجرای طرح رئال توانست تورم را به نرخ ۴۹ درصد در سال ۹۴ و دو درصد در سال ۹۵ کاهش دهد که خود یک معجزه‌ی اقتصادی بود.

به دلیل همین موفقیت، کاردوزو در انتخابات سال ۱۹۹۴ با کسب ۵۴ درصد آرا در دور اول انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی رسید که حدود دو برابر آرای رقیب مستقیم خود لولا داسیلوا از حزب کارگران بود. وی در دور بعد هم بر لولا پیروز شد و تا سال ۲۰۰۳ رئیس جمهور بود. علاوه بر مهار تورم، برزیل توانست از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ میزان سرمایه‌گذاری خارجی را از ۴ میلیارد دلار به ۳۲ میلیارد دلار افزایش دهد. میزان سرمایه‌گذاری خارجی در سال ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ به‌طور پیاپی به رقمی بیش از ۳۰ میلیارد دلار رسید که موفقیتی بزرگ در کارنامه‌ی اقتصادی کاردوزو بود. او همچنین نقشی فعال برای گسترش رابطه‌ی برزیل با کشورهای جنوب از طریق مشارکت بیشتر در سه مجمع تجاری بین‌المللی مرکوسور، اِفتا و سازمان تجارت جهانی داشت. به‌طور مثال با فعال شدن مرکوسور (بازار مشترک کشورهای آمریکای جنوبی Mercado Común del Sur) در طول هفت سال تجارت بین کشورهای عضو آن ۴۰۰ درصد افزایش یافت. بخشی مهم از برنامه‌های کاردوزو در زمینه‌ی مسایل اجتماعی بر توسعه‌ی آموزش عمومی متمرکز بود که موفق‌ترین سیاست‌های اجراشده توسط او بود. اما از آن‌جا که سیاست‌های اقتصادی کاردوزو در قالب سیاست‌های نولیبرالی بود، برزیل دچار ریاضت اقتصادی شدید گشت و به همین دلیل هم او بخش قابل‌توجهی از محبوبیت خود را از دست داد. با این حال کاردوزو نقشی سازنده در زمینه‌سازی برای جهش‌های آتی اقتصادی در برزیل داشت و برزیل همراه با گام نهادن در مسیر تعمیق دموکراسی، به قدرتی موثر در سیاست و اقتصاد منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل شد. اما در دور دوم ریاست جمهوری تکیه‌ی بیش از حد وی بر سیاست‌های پولی ناموفق بود. وی با سیاست کاهش شدید ارزش رئال، سعی نمود توان رقابتی شرکت‌های برزیلی را افزایش دهد. به‌طور مثال در یک مرحله ارزش رئال را در یک روز ۲ درصد و در طول یک ماه تا حدود ۲۰ درصد تنزل داد. سیاست کاهش ارزش پول به میزان ۱۰۰ درصد در دوره‌ی وی خلاف انتظار، سبب رشد اقتصادی در برزیل نشد و

رشد اقتصادی در سال ۲۰۰۲ به منفی دو درصد تنزل یافت که در نتیجه‌ی آن نرخ بیکاری نیز افزایش یافت و این‌ها محبوبیت وی و حزبش را به شدت کاهش داد. شکست این سیاست پولی نادرست، انتساب لقب نولیبرال را به کاردوزو بسیار آسان ساخت. لقبی که از زمانی که کاردوزو وزیر دارایی در یک کابینه‌ی لیبرال شد، در جوّ رادیکال آن زمان برزبل توسط احزاب مخالف، به خصوص توسط حزب کارگران به رهبری لولا، زبینه‌ی او دانسته می‌شد. اما به رغم خطاهای وی در سطح اقتصاد کلان، کاردوزو به عنوان یک جامعه‌شناس، و نظریه‌پرداز پیشرو در مکتب وابستگی و اقتصاد توسعه، جایگاه خود را حفظ کرده است. باید در نظر داشت که کتاب شناخته‌شده‌ی وی «وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین» (کاردوزو و فالتو، ۱۳۵۹) در سال ۱۹۶۹ به پرتغالی نوشته شده بود، یعنی وقتی که وی به تبعید به شیلی فرستاده شده، و در کمیسیون اقتصادی و اجتماعی آمریکای لاتین و کارائیب (ECLAC) کار می‌کرد. این کتاب نقد یک مارکسیست به نظریه‌ی غالب مارکسیستی وابستگی بود که پیمودن راه توسعه را بدون بریدن (delink) از نظام جهانی و بدون انقلاب سوسیالیستی غیرممکن می‌دانست. از کاردوزو در سال ۲۰۱۷ مصاحبه‌ای کوتاه و خواندنی با عنوان «آینده‌ی آمریکای لاتین در اقتصاد جهانی» در کتاب ارزشمند «گذراهای بدیل برای توسعه‌ی پایدار: درس‌هایی از آمریکای لاتین» (Carbonnier et al. 2017) به چاپ رسیده که گویای تفکر آینده‌نگر وی در زمینه‌ی توسعه از گذشته تاکنون است. در این‌جا تنها به بخشی از آن اشاره می‌نمایم که مصاحبه‌گر این پرسش را از وی می‌کند:

«شما در دهه‌ی ۱۹۹۰ از نظریه‌ی وابستگی (dependency theory) فاصله گرفتید. چه اصول تحلیلی باعث این تصمیم‌گیری شما شد؟ فکر می‌کنید که وضعیت کنونی اقتصادی مؤید درستی این تصمیم شما است؟»

و بخشی از پاسخ کاردوزو چنین است: «همان‌طور که پیش‌تر گفته بودم، من همیشه از رویکرد مکانیکی به نظریه‌ی وابستگی پرهیز داشتم. جهانی شدن [که در زمان نوشتن کتاب وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین، وقوع نیافته بود] آشکار کرد که برای رشد یک ملت، به جای وضع و افزایش تعرفه بر واردات برای حمایت از تولید

داخلی، باید شرکت‌ها را برای رقابت در سطح جهانی تقویت کرد. عدم توازن در سطح جهان ادامه خواهد یافت و کشورهای توسعه‌یافته از لحاظ فناوری و مالی وابسته خواهند ماند. برای آن که ملت‌های توسعه‌یافته به نظام جهانی بپیوندند، باید شرایط کافی فرهنگی و آموزشی را فراهم آورده و قدرت سیاسی لازم حاصل شود. اینها مستلزم چیزی بیش از سرمایه گذاشتن است: توسعه یک فرایند سیاسی-اجتماعی است.»

چهار. تقدم جنبش اجتماعی بر جنبش سیاسی

زمینه‌های سیاسی و اقتصادی را که حزب کارگران در آن فعالیت خود را آغاز کرد در بندهای پیشین مرور کردیم. حزب کارگران در آغاز فعالیت معتقد بود در هنگامی که جامعه گسیخته و دچار جداسازی طبقات است، گفتمان رایج نباید متمرکز بر ضدیت با استثمار، بلکه باید درباره‌ی این گسیختگی اجتماعی-سیاسی توده‌ها باشد. همچنین از آن جا که نابرابری اجتماعی و درآمدی به‌گونه‌ای است که مبارزه برای بقا مطرح شده نه توانایی مصرف، پس باید در عمل به کسب حقوق اجتماعی به‌جای اعطای دولتی آن اولویت داده شود. این اولویت مبارزه برای حقوق در جامعه، خود یک مبارزه‌ی سیاسی برای به‌زیر سؤال بردن سازمان موجود سیاسی و ماهیت مشارکت سیاسی است. این رویکرد نافی اهمیت دولت و نهادسازی نیست، اما حزب کارگران به جنبش اجتماعی الویت داده و آن را پیش‌نیاز جنبش سیاسی می‌داند. به‌طور مثال رهبران اتحادیه‌ها در PT، تلاش اندکی برای تغییر مقررات دولتی روابط کار در زمینه‌هایی دارند که انتظار نمی‌رود پیش از آن که در عمل اجتماعی حاصل نشده باشد، دولت آن حقوق را به رسمیت بشناسد. حزب چنین رویکردی را درباره‌ی پشتیبانی از تصرف زمین شهری و روستایی نیز داشت. تواناسازی (empowerment) اجتماعی از طریق مطالبه‌ی حقوق ذاتی فردی یا گروه اجتماعی، یک بخش و جزئی از مفهوم تواناسازی سیاسی است، که از طریق آن کنشگران طردشده‌ی اجتماعی به سهم خود برای مطالبه‌ی حقوقشان، مشارکت سیاسی می‌کنند.

حل مشکلات پیش‌رو برای تلفیق جنبش‌های اجتماعی و سیاسی آسان نبود. بنیان‌گذاران PT با پدیده‌ای متفاوت با احزاب کارگری و سوسیالیست اروپایی در

ابتدای قرن بیستم، روبه‌رو بودند. در اروپا صنعتی‌شدن چنان رشد بالایی به صفوف طبقه‌ی کارگر می‌داد که تنها به اندکی زمان نیاز بود تا اکثریت آرا را به‌دست آورند و اهداف سوسیالیستی خود را از طریق مجلس نمایندگی تحقق بخشند. به‌علاوه دشواری‌هایی که احزاب سوسیالیست اروپایی به‌تدریج با آن روبه‌رو شدند، مانند تشکل سیاسی طبقه، شناخت متحدین، برآمدن انواع جدید مطالبات اجتماعی، همگی با هم روبه‌روی حزب کارگران قرار گرفت. هرچند PT یک مبنای قوی از طبقه‌ی کارگر صنعتی در بخش مدرن داشت، اما حزب طبقاتی به‌معنای کلاسیک آن نبود. با جهت‌گیری عام به‌سوی تواناسازی اجتماعی، این حزب از ابتدا دربرگیرنده‌ی گونه‌های متفاوت کنشگران اجتماعی بود: روشنفکران طبقه‌ی متوسط؛ بخش‌های طبقه کارگر «جدید» (کارکنان بانک، آموزگاران، استاد‌های دانشگاه)؛ فعالان جنبش اجتماعی از جنبش‌های بیشتر سنتی محله‌ای؛ اعضای جماعات کاتولیک؛ فعالان جنبش‌های اجتماعی جدید (زنان، سیاه‌پوستان، بوم‌زیست‌گرایان، هم‌جنس‌گرایان)؛ و اعضای مخفی سابق احزاب چپ، مانند تروتسکیست‌ها، و انشعابیون (یا انشعاب‌کنندگان از انشعابیون) حزب کمونیست برزیل. بدین‌ترتیب آمیزه‌ای نادر و گاه مشکل‌آفرین از چپ سنتی و جدید در حوزه‌های انتخابی سربرآورد که ترکیبی از انتقادهای کمی و کیفی را از سازمان اجتماعی موجود مطرح می‌کردند. نوع برنامه‌ی پیشنهادی و ترکیب و فرایند محافظه‌کارانه‌ی گذار توسط دیگر احزاب، که در آن پاسخ به مطالبات اجتماعی را به یارانه دادن تقلیل می‌دادند، خصلت جنبشی PT را تقویت می‌کرد، اما دادن تعریفی روشن از خود را به‌مثابه یک حزب سیاسی، پیچیده و مبهم می‌ساخت (Keck, 1986).

یکی از نمایان‌ترین اقدامات این حزب برای تواناسازی اجتماعی که از ارکان قدرت‌گیری آن شد، معمول کردن بودجه‌ریزی مشارکتی (participatory budgeting) در سطح شهرداری‌ها بود. این نهادسازی با انتخاب دوترا (Olívio Dutra) به شهرداری شهر پورتوآلگره در سال ۱۹۸۹ عملی شد و مبنای آن اتحادیه‌ی محله‌های این شهر بود. گفتنی است که دوترا پیش‌تر رئیس اتحادیه‌ی کارکنان بانک پورتوآلگره بود و با راه‌اندازی یک اعتصاب بزرگ از کارکنان دولت در زمان حکومت

نظامیان در سال ۱۹۷۹ دستگیر شده بود. «بررسی میدانی و کیفی در بین مشارکت‌جویان نشان داد که در پورتوالگره سیاست بودجه‌ریزی مشارکتی تأثیری بسیج‌کننده داشته است و با مشکل نابرابری به شیوه‌های گوناگون مقابله کرده است. اعتماد مردم به این که مشارکت، پیامدهای مفیدی در زندگی جاری آنها دارد، باعث قوام این بسیج شد. هر سال هزاران شرکت‌کننده‌ی جدید به این فرایند پیوستند که در بسیاری موارد تشکیل محله یا جماعتی را دادند که تجربه‌ی اندکی در فعالیت جمعی داشتند. علاوه بر این، رهبران ارباب‌گونه‌ی محلات و روابط شخصی آنها بدون نفوذ گشتند. سیاست بودجه‌ریزی به‌عنوان انگیزه‌ی مستقیم و متقاعدکننده برای مردمی کردن سازمان‌های محله، ساکنان را به انجمن‌ها، برگزاری انتخابات و بسیج برای فعالیت‌ها فراخواند. این "عامل بسیج" به‌تنهایی برای متعادل کردن تدریجی نابرابری‌های سازمانی در بین گروه‌های شرکت‌کننده بسیار مهم بود» (آبرز، ۱۳۸۶). از سال ۱۹۸۹ که شهرداری پورتوالگره نهاد بودجه‌ریزی مشارکتی را تأسیس کرد تا سال ۲۰۱۰، تعداد شهرداری‌هایی که آن را به‌کار گرفتند در جهان به ۱۵۰۰ رسید و شهرهایی چون نیویورک و لندن نیز به استقبال آن رفتند. ذکر این نکته هم لازم است که شهرهای جهان از مدل پورتوالگره، که هنوز جامع‌ترین نوع بودجه‌ریزی مشارکتی است، گرته‌برداری نکردند. یعنی در هر کشور باید با توجه به تجارب و رعایت اصل وابستگی به مسیر (path dependence) برای نهادسازی در این زمینه فعالیت کرد، و به‌تدریج با تواناسازی اجتماعی سطح مشارکت را ارتقا بخشید و دگرگونی‌های نهادی را ایجاد کرد. (Gomez, 2016) و (Salazar, 2025).

پنج. تحول ناچار حزب کارگران

آن چه در بند چهار آمد، اصولی است که حزب کارگران را تبدیل به یک حزب تراز نوین سوسیالیستی در یک کشور توسعه‌یابنده (پیرامونی) کرد. اما اتکا به جنبش اجتماعی برای به‌دست آوردن قدرت سیاسی کافی نیست، چون به‌قول گرامشی برای به‌دست آوردن هژمونی باید یک بلوک تاریخی از طبقات اصلی که متضمن منافع آنها باشد تشکیل داد و آنها را به توانایی خود برای تحقق خواسته‌هایشان قانع کرد؛ و از

آن جا که هژمونی سیال است، باید همراه با دگرگونی های زیربنایی و روبنایی با زبستگی لازم ترکیب این بلوک را نوسامان کرد. تحولاتی که حزب کارگران به رهبری لولا در ۴۵ سال تشکیل خود برای کسب و حفظ هژمونی، به خصوص پس از شکست از راست افراطی به رهبری ژائیر بولسونارو، داشته است، نمونه ای از توانایی در به کارگیری آیین سروری است.^۲

در دهه ی ۱۹۸۰ حزب کارگران برزیل بر مواضع رادیکال سوسیالیستی خود اصرار داشت. به طور مثال در مجمع قانون اساسی در سال ۱۹۸۸، این حزب خواهان نپرداختن بدهی های خارجی، ملی کردن بانک های کشور و ذخایر معدنی، و اصلاحات رادیکال ارضی شد، و برای نشان دادن نپذیرفتن همه ی «قوانین بازی»، از امضای متن آن خودداری کرد. در سال های بعد هرچند حزب اندکی مواضع خود را تعدیل کرد، اما حتی پس از شکست لولا در انتخابات سال ۱۹۸۹، تغییری اساسی در آنها نداد. به طور مثال در نشست هشتم ملی در سال ۱۹۹۳ بر «خصلت انقلابی و سوسیالیستی» خود، اصلاحات رادیکال ارضی و تعلیق بدهی های خارجی تأکید و عنوان نمود «سرمایه داری و مالکیت خصوصی آینده ی بشریت را تهدید می کند». در سال ۱۹۹۴ لولا دوباره در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد و در مبارزه با کاردوزو، «طرح رئال» وی را فریب انتخاباتی نامید. برنامه ی حزب نیز بر ضدیت با انحصارگری، امپریالیسم، و مالکیت بزرگ زمین، به عنوان بخشی از استراتژی بلندمدت ایجاد بدیل برای سرمایه داری، تأکید داشت. بعد از شکست لولا، حزب در فرایندی پرتنش به سنجش خود پرداخت. حزب کارگران در مجمع ملی سال ۱۹۹۷، سوسیالیسم را به مثابه «انقلاب دموکراتیک» بازتعریف کرد، و به جای چشم انداز اقتصادی، چشم اندازی سیاسی از آن را به مثابه «دموکراتیک کردن دولت» ارائه نمود که هدف آن دولتی با «شفافیت و پاسخ گویی بیشتر» است. لولا در کارپایه ی سومین مبارزه ی انتخاباتی خود (باز هم با کاردوزو) طرح های سوسیالیستی و گذار به جامعه ی سوسیالستی را حذف کرد، هرچند که حزب برنامه ی وی را برنامه ی خود ندانست. اما هنگامی که بدنه ی حزب کارگران با شکست چندباره ی لولا روبه رو شد، تأثیر اصلاحات اقتصادی کاردوزو و دگرگونی سیاسی جامعه ی برزیل را درک کرد.

نمایان‌ترین تحول در سیاست‌های حزب کارگران در مبارزه‌ی انتخاباتی جدید لولا در سال ۲۰۰۲، چند ماه پیش از رأی‌گیری رخ داد. هنگامی که در نظرسنجی‌ها آشکار شد که لولا پیش‌تاز است، سوداگری در بازار ارز آغاز گشت. در پی آن لولا نامه‌ای خطاب به مردم برزیل نوشت که در آن تعهد لولا به سیاست‌هایی بیان می‌شد که حزب تا یکی دو سال پیش آنها را نولیبرال می‌نامید: تثبیت قیمت‌ها و مازاد بودجه. همچنین بر «احترام به تعهدات و پیمان‌های کشور»، و پرهیز از راه‌حل‌های رادیکال و یک‌طرفه تأکید داشت. در برنامه‌ی رسمی حزب کارگران برای انتخابات ۲۰۰۲ نیز واژگان سوسیالیست یا سوسیالیسم به کار نرفته، واژه‌ی رادیکال تنها برای اعلام غیرتجاهمی تعهد به «دفاع رادیکال از رفاه عمومی» و رادیکال کردن دموکراسی برزیل آمده بود. برنامه فاقد شعار توخالی بود، و در عوض شامل پیشنهاد سیاست‌هایی از اصلاحات مالیاتی و تأمین اجتماعی گرفته، تا صنعت، سلامت، مسکن، و نوآوری در ارتباطات دور بود. بدین ترتیب با حرکت حزب کارگران از موضع نفی به اثبات، لولا پس از سه بار ناکامی، در انتخابات ۲۰۰۲ با نسبت بی‌نظیر ۶۱.۳ آرا در مقابل رقیب خود از حزب PSDB (حزب کاردوزو) پیروز شد. دلایل این پیروزی را نویسنده‌ی مقاله‌ی ارزشمند «از سوسیالیسم به سوسیال دموکراسی: سازماندهی حزب و تحول حزب کارگران در برزیل» (Samuels, 2004)، به تفصیل توضیح داده و مهم‌ترین آنها را پاسخ‌گویی رهبری حزب به بدنه‌ی متحول‌شده‌ی آن از لحاظ زیربنایی (ساختار طبقاتی) و روبنایی (گرایش و مواضع صنفی و سیاسی) دانسته است.

پس از پیروزی، لولا توانست برنامه‌ی جامعی را برای توسعه‌ی برزیل با موفقیت به اجرا گذارد. برنامه‌ی ریشه‌کنی فقر تحت عنوان «گرسنگی صفر» و «سبد خانوار» از مهم‌ترین برنامه‌های اجتماعی دولت وی بودند. برنامه‌ی سبد خانوار او در واقع ادامه‌ی ابتکار دولت کاردوزو در دادن یارانه‌های آموزشی خانوار بود که یارانه‌ی انرژی و سبد غذایی خانوار نیز به آن افزوده شد. او برای اجرای این برنامه‌ها یک وزارتخانه‌ی مستقل تحت عنوان «وزارت توسعه‌ی اجتماعی و ریشه‌کنی فقر» ایجاد کرد و یک الگوی اقتصادی حمایت‌گرایانه به نفع طبقات کارگری و توده‌های فقیر را به اجرا گذاشت. لولا پس از رسیدن به ریاست جمهوری و به‌ویژه در دور دوم آن، نسخه‌ی بسیار

اصلاح طلبانه تر و سازگارتری با سیاست‌های کلان اقتصادی نولیبرال را به کار بست و در کنار برنامه‌های اجتماعی عدالت‌محور، برنامه‌ی اصلی لولا برای اقتصاد این کشور، رشد سریع اقتصادی با اتکا به سیاست‌های جانب تقاضا و از جمله اجرای پروژه‌های بزرگ عمرانی توسط بخش خصوصی و با هدف ایجاد اشتغال بود. نوسازی ناوگان هوایی، ریلی و جاده‌ای در کنار کاهش مالیات‌ها و نوسازی بخش انرژی کشور از مهم‌ترین اقدامات بود. لولا در سال ۲۰۰۶ توانست بار دیگر در برابر نامزد رقیب از حزب PSDB به پیروزی برسد و یک خیزش بزرگ در توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی برزیل را تحقق بخشد. متوسط رشد اقتصادی برزیل در ۴ سال نخست ریاست جمهوری لولا به حدود ۳.۶ درصد، و در دوره‌ی دوم به ۴.۶ درصد رسید. در حالی که ۲۰ میلیون نفر از مردم برزیل (حدود ۱۰ درصد جمعیت) به بالای خط فقر رسیدند، تولید ناخالص داخلی، سرانه‌ی تولید ملی افزایش یافت و و ذخایر ارزی برزیل حدود سه برابر و ارزش پول برزیل حدود دو برابر افزایش یافت (آجیلی و رضایی، ۱۳۹۸).

شش. از ره افتادن و بازگشت

موفقیت‌های لولا و حزب کارگران باعث شد که دیلما روسف (یک چریک زن در دوران دیکتاتوری) توانست در انتخابات ریاست جمهوری برزیل در سال ۲۰۱۰، باز هم در مقابل رقیبی از حزب سوسیال دموکرات برزیل (PDBS) به پیروزی برسد. با وجود رکودی که اقتصاد برزیل را در دوره‌ی ریاست جمهوری روسف فراگرفت تورم شدید رخ نداد، و روسف به دلیل اعتماد مردم به حزب کارگران و به‌خصوص لولا، دوباره در انتخابات سال ۲۰۱۴ به پیروزی رسید. اما دیری نپایید که در سال ۲۰۱۶ توسط مجلس سنا به اتهام فساد مالی (تأمین غیرقانونی بودجه‌ی مبارزه‌ی انتخاباتی) از قدرت خلع شد. معلوم بود که اراده‌ی اکثریت هیأت حاکمه‌ی برزیل کنار گذاشتن حزب کارگران است، چون لولا نیز به همین اتهام به زندان افکنده شد تا نتواند مانع شود. بدین ترتیب حزب کارگران پس از ۱۴ سال حضور در قدرت از ادامه‌ی راه باز ماند، و ریاست جمهوری به میشل تمر (Temer) از حزب جنبش دموکراتیک (معاون روسف از سال ۲۰۱۱) واگذار شد که هرچه گذشت نزد مردم نامحبوب تر گشت. ماجرا در اینجا پایان نیافت،

در انتخابات سال ۲۰۱۸ یک افسر نظامی سابق از حزب نوپای سوسیال لیبرال (که خلاف نامش راست افراطی است)، به نام ژائیر بولسونارو که از پشتیبانی ترامپ (رئیس جمهور شده در ۲۰۱۷) بهره‌مند بود، توانست رئیس‌جمهور شود. یعنی اکثریت جامعه‌ی برزیل که سال‌ها برای دموکراسی مبارزه کرده و بعد از به‌دست آوردن دموکراسی، بیش از ۳۰ سال برای توسعه و رفاه به احزاب میانی و چپ رأی داده بود، ناگهان به یک راست افراطی رأی دادند. البته حزب کارگران به رهبری لولا یک دوره بیشتر به بولسونارو فرصت قدرت‌نمایی نداد، و لولا توانست در رقابتی نفس‌گیر بار دیگر در سال ۲۰۲۲ به ریاست جمهوری بازگردد. داستان درس‌آموز این از ره افتادن و بازگشت را در ادامه مرور خواهیم کرد.

همان‌طور که در بخش تحول ناچار حزب کارگران آمد این حزب یا باید به جنبش‌سازی ادامه می‌داد و همچنان در کسب هژمونی سیاسی شکست می‌خورد، یا برای کسب هژمونی با بورژوازی و طبقات دیگر کنار می‌آمد. پری آندرسون محقق نام‌آشنای مارکسیست، در مقاله‌ی ارزشمند خود «برزیل بولسونارو» (Anderson, 2019) از گرامشی نقل می‌کند: «بین اقناع و زور، فساد جای دارد که خصلت شرايطی است که اعمال هژمونی دشوار است، و به‌کارگیری زور بسیار پُرمخاطره». آندرسون در این مقاله نشان می‌دهد که لولا برای پیروز شدن بر حزب سوسیال‌دموکراسی برزیل (PSDB) و سیاست‌های ناکارآمدشده‌ی آن، و اقناع مجالس برزیل به برنامه‌های خود مجبور به مدارا با شخصیت‌های پرنفوذ سیاسی و اقتصادی، و ائتلاف با احزاب کوچک‌تر (به‌خصوص جنبش دموکراتیک) شد و همکاری در فرهنگ سیاسی برزیل به‌معنای دادن امتیازات مالی به آنها بود. اما دلیل خلع روسف فراتر از این نوع فساد پذیرفته‌شده در فرهنگ سیاسی برزیل بود، همان‌طور که وقتی نارضایتی از بولسونارو بالا گرفت، لولا از زندان آزاد شد. آندرسون با استفاده از تحلیل درخشان آندره سینگر، دلیل خلع را چنین شرح می‌دهد: روسف نمی‌خواست، به‌خصوص در دور دوم ریاست جمهوری، دنباله‌روی لولا باشد و می‌خواست اصلاح‌گری کم‌توان او را با توسعه‌گرایی، مقابله با فساد، و مداخله‌ی بیشتر در اقتصاد پرتوان سازد، و مدارا با سرمایه‌ی مالی و حامی‌پروری (clientelism)، را کنار گذارد. برنامه‌ی روسف به نام چارچوب نوین اقتصادی (new

economic matrix) برای تشویق سرمایه‌گذاری صنایع داخلی تدوین شده بود که مدت‌ها بود از نرخ بالای بهره، بیش‌ارزش‌گذاری رئال، حمایت ضعیف از صنایع داخلی، و هزینه‌ی بالای انرژی شکایت داشتند. او گمان می‌کرد که منافع حاصل از این برنامه آنها را از بانک‌ها، بورس سهام، و صندوق‌های بازنشستگی که از وضع موجود منفعت می‌برند، جدا خواهد کرد. اما در برزیل بخش‌های مختلف سرمایه بیش از آن درهم تنیده‌اند که استراتژی جداسازی عمل کند. این استراتژی در رسانه‌ها به دلیل مداخله‌گری، دولت‌گرایی ضد لیبرال محکوم شد و فعالان اقتصادی به سرعت علیه آن صف‌بندی کردند. سرمایه‌گذاری بیشتر صورت نگرفت، رشد اقتصادی و سود کاهش یافت، اعتصاب‌ها چندبرابر گشت، و اتحادیه‌های کارفرمایی تقابل شدید آغاز کردند. در همین حال مقابله‌ی روسف با فرهنگ سیاسی سهم‌بری مالی برزیل و کنار گذاشتن وزرایی که به‌عنوان سهم‌خواهی می‌کردند، باعث دشمن‌سازی نیروهایی در مجلس نمایندگان شد که برای اکثریت داشتن مورد نیاز بودند، که برای آنها فساد شرط بقا بود. چنین وضعیتی در سال ۱۹۶۴ باعث کودتای نظامیان شد، اما در سال ۲۰۱۶ روسف با کودتای نمایندگان به‌طور قانونی خلع شد.

اما عدم رضایت اجتماعی از کجا پدید آمده بود؟ در برزیل نتیجه‌ی تضاد بین کار و سرمایه را فرودستان در شهر و روستا تعیین می‌کنند که جهت‌گیری سیاسی آنها را نه آگاهی طبقاتی، بلکه رویکرد پوپولیستی تضاد بین فقیر و غنی شکل می‌دهد. بدین ترتیب فقرا قابلیت تسخیر مردم‌فریبانه و قیم‌پرورانه‌ی سیاستمداران محافظه‌کار، و یا شعار رادیکال را می‌یابند. سیاست‌های اجتماعی لولا، فقر را که عمده‌ی آن در اقتصاد غیررسمی (informal economy) است، به‌طور چشم‌گیر کاهش داده و آنها را پشتیبان حزب کارگران کرده بود. اما در حالی که در تبلیغات ژورنالیستی عنوان می‌شد که شغل رسمی و مزدهای حداقل بالاتر، طبقه‌ی متوسط جدیدی پدید آورده است، حاصل آن چیزی جز پریکاریا (precarious) یا طبقه‌ی بی‌ثبات نبود. این تبلیغات به‌جای ایجاد هویت طبقاتی به‌عنوان طبقه‌ی موجود کارگر، هویت تبدیل به یک فرد مصرف‌کننده در طبقه‌ی متوسط را رواج می‌داد. از این‌رو هنگامی که در دوره‌ی روسف رشد اقتصادی متوقف شد آنها که برکشیده بودند، فرو ریختند. در این میان

سرخوردگی جوانان بسیار بیشتر بود، همان جوانان فقیری که از تحصیلات بالاتر در دوره‌ی لولا برخوردار شده، اما اکنون شغل شایسته‌ی مورد انتظار را نمی‌یافتند و همین‌ها به تظاهرات میلیونی دست زدند. از سوی دیگر در اثر رشد بنگاه‌های متوسط و کوچک، شاغلان آنها کم‌تر تحت پوشش اتحادیه‌ها قرار گرفته و اتحادیه‌های کارگران صنعتی دیگر به اندازه‌ی گذشته پشتیبان حزب کارگران نبودند، پس روسف پشتیبانی مردمی را هم به دلیل این تحولات زیربنایی و روبنایی از دست داد، در حالی که دولت‌های حزب کارگران با برنامه‌ی «خانه‌ی من، زندگی من» توانسته بودند ۴ میلیون خانوار را صاحب مسکن کنند، یا با برنامه‌های اجتماعی بالغ بر ۳۶ میلیون نفر را از زیر خط فقر به در آورند. نه آن که فرودستان حق‌ناشناسی کردند، بلکه چون اولاً نه ایدئولوژی که عینیت تعیین‌کننده‌ی موضع سیاسی آنها است، و ثانیاً، با هر تحول اجتماعی و اقتصادی خواسته‌هایی جدید مطرح می‌شود که حفظ هژمونی منوط به پاسخ‌گویی به آنها می‌شود.

در سال ۲۰۱۸ پس از دو سال بحران سیاسی و اقتصادی، ژائیر بولسونارو از حزب سوسیال‌لیبرال در مقابل رقیب خود از حزب کارگران (فرناندو حداد) در دور اول رأی‌گیری به پیروزی رسید و برزیل که با حاکمیت حزب کارگران در عصر نولیبرالیسم تن به آن نداده بود، در چرخشی عجیب به دست راست افراطی افتاد. بولسونارو زمانی گفته بود که ترجیح می‌دهد در یک حکومت نظامی زنده بماند تا در دموکراسی بمیرد، و گویا اکثریت جامعه‌ی برزیل و به‌خصوص فرودستان نیز با وی هم‌عقیده شده بودند. بولسونارو که سرمایه‌ی مالی را به هم‌دستی گزیده بود، بازنگری در سیستم بازنشستگی عمومی و خصوصی‌سازی دارایی‌های دولتی و اصلاح سیستم مالیاتی را در دستور کار قرار داد. اما از آن جا که به تک‌سالاری متمایل بود، در جذب همکاری همان جناح‌های سیاسی که به خلع روسف رأی داده بودند چندان موفق نشد، و سیاست‌های اقتصادی او نیز جز در سال اول ثمری نداشت و رشد اقتصادی متوقف و بعد نزولی شد و بدین ترتیب حریف نیز چندان محترم نماند. نارضایتی مردمی که به او امید بسته بودند و نیز تردید نیروهای سیاسی برزیل درباره‌ی آینده‌ی خود، باعث شد لولا (که تا ۱۲ سال حکم داشت)، در سال ۲۰۱۹ بعد از گذراندن ۱۹ ماه زندان به حکم یک قاضی

آزاد شود. به علاوه به نظر می‌رسد در زمانی که اقتصاد جهان دارای وضعیتی مناسب نبود، اتحادیه‌ی اروپا و به خصوص ایالات متحده به ریاست جمهوری بایدن، به شخصی جز یک راست افراطی در رأس قدرت کشور مهمی مانند برزیل نیاز داشت. لولا در همان لحظه‌ی آزادی، روزگاری بهتر را برای برزیل نوید داد و بعد از حکم قطعی برائت توسط دیوان عالی برزیل در سال ۲۰۲۱، به طور رسمی وارد مبارزه‌ی انتخاباتی شد. وی در فرایندی سخت و پیچیده به پیروزی نزدیک بر بولسونارو (۵۱ بر ۴۹ درصد) دست یافت. آندره سینگر (استاد تمام علوم سیاسی در دانشگاه سائوپولو) در مقاله‌ای ارزشمند در حوزه‌ی جامعه‌شناسی سیاسی به نام «بازگشت لولا» (Singer, 2023)، این فرایند را شرح داده است که به نکاتی از آن اشاره می‌کنم:

در نظرسنجی‌های پیش از انتخابات در سال ۲۰۲۱، لولا برتری نشان می‌داد و این باعث شد که بولسونارو شروع به پخش یارانه برای جذب فرودستان کند و برای ائتلاف وسیع‌تر از حزب راست افراطی سوسیال لیبرال، به حزب لیبرال برزیل بپیوندد که حزب سنتی بورژوازی برزیل، در راست میانه و در ائتلاف با لولا و روسف بود. اما با حضور بولسونارو و طرفدارانش در آن، به راست افراطی گرایش یافت. بولسونارو با مشاهده‌ی برتری لولا در نظرسنجی‌ها شروع به تبلیغات درباره‌ی امکان تقلب در انتخابات پیش رو کرد که یادآور موضع ترامپ بعد از شکست از بایدن بود، و این حتی واکنش جناح‌هایی از بورژوازی و نظامیان برزیل درباره‌ی تمایل وی به کودتا را در صورت شکست به دنبال داشت. در مقابل لولا برای تشکیل یک جبهه‌ی ضد راست، جرال دو آلکمن (Geraldo Alckmin) را برای معاونت رئیس جمهوری معرفی کرد که پیشتر در جناح میانی حزب قدیمی رقیب خود یعنی سوسیال دموکراسی برزیل (PSDB) بود و اینک به حزب سوسیالیست برزیل (PSB) پیوسته بود. وی پیوند نزدیکی با سازمان‌های سیاسی و مالی داشت.

نظرسنجی‌ها درست بود، لولا در دور اول انتخابات (ابتدای اکتبر ۲۰۲۲) ۴۸.۴ درصد آرا را به دست آورد که بسیار نزدیک به پیروزی در همان دور اول بود. سینگر دلیل اصلی عدم موفقیت لولا را در همان دور اول، عدم اطمینان بورژوازی برزیل به سیاست‌های اقتصادی او دانسته است. از سوی دیگر بولسونارو و مؤلفین وی، که

به خصوص از جناح مالی بورژوازی برزیل بودند، آهسته و پیوسته حرکت می کردند و برنامه ها را به گونه ای چیده بودند که در سال ۲۰۲۲ اقتصاد برزیل رو به رونق رود و بیکاری کاهش یابد. محور مبارزه ی انتخاباتی دو رقیب (لولا-بولسونارو) رفع گرسنگی، برای جذب کم درآمدها بود، که شامل خانوارهای دارای دو برابر مزد حداقل و کمتر می شدند که حدود ۵۰ درصد آرا را در اختیار داشتند. لولا بین فرودستان (شامل کارکنان کارگاه های کوچک، مشاغل غیرسمی، کارگران فصلی کشاورزی، دست فروشان و...) بسیار محبوب تر از بولسونارو و از پشتیبانی اتحادیه ها برخوردار بود، اما این یک در جذب آرای کارگران کم درآمدی که رؤیای پیوستن به طبقه ی متوسط را داشتند موفق تر بود. حدود یک ماه پیش از برگزاری انتخابات، بورژوازی صنعتی-مالی برزیل در نامه ای سرگشاده هشدار داده بود که نباید به دموکراسی و اعتماد مردم خدشه وارد شود، این کار در ایالات متحده موفق نبوده و در برزیل هم موفق نخواهد بود. این هرچند هشدار به بولسونارو بود، اما طرفداری از لولا محسوب نمی شد. باید در نظر داشت که جهت گیری حدود ۴۵ درصد از طبقه ی متوسط استخوان دار برزیل به بورژوازی وابسته بوده است. اطمینان به محبوبیت لولا بین توده ی مردم باعث شد بورژوازی صنعتی-مالی باب مذاکره با لولا را برای ائتلاف بگشاید. به طور مثال لولا در ۹۷ درصد از شهرک ها و شهرهای فقیر به پیروزی رسیده بود که ۸۰ درصد آنها در شمال شرق برزیل جای داشتند. در این میان گومز (Ciro Gomes) از حزب دموکراتیک کار (PDT) که ۳ درصد آرا را در دور نخست به دست آورده بود، نه چندان با اشتیاق از ائتلاف طرفداری کرد و از صحنه خارج شد. اما تبت (Simone Tebet) شخصیتی میانه رو از حزب جنبش دموکراتیک برزیل (MDB)، حزبی قدیمی با نفوذ در هیأت حاکمه پا به میدان گذاشت و مذاکراتی ثمربخش را پیش برد. در نهایت سرمایه ی صنعتی-مالی نوین از زبان اقتصاددانان حزب سوسیال دموکراسی برزیل (PSDP) از لولا تضمین خواست که «مدیریت پاسخ گوی اقتصادی» داشته باشد. نشریه ی اکونومیست نیز به عنوان سخنگوی سرمایه ی خارجی، ضد بولسونارو نوشت و دموکراسی را مقدم بر بی اعتمادی به سیاست های حزب کارگران دانست. لولا در پاسخ به این ها به کوتاهی در سالن تئاتر دانشگاه کاتولیک سائوپولو گفت که دولت آینده

«دولت حزب کارگران» نخواهد بود. در این جا لازم به گفتن است که اولین جلسات تشکیل حزب کارگران در ۸۰-۱۹۷۹ در یک مدرسه‌ی دخترانه‌ی کاتولیک برگزار شده بود. با این همه رأی بولسونارو به نزدیک ۵۰ درصد رسید که حاصل راهبری افسران ارتش، فعالان اقتصادی ثروتمند از بخش‌های صنعتی-کشاورزی، خدمات، و ساختمان بود که طبقه‌ی متوسط گسترش یافته و کارگران کم‌درآمد در رؤیای خوشبختی از آنها تبعیت کردند و با وجود شکست در انتخابات ریاست جمهوری، بزرگترین بلوک (نه اکثریت) را در مجلس به‌دست آوردند.

هفت. درباره‌ی آیین سروری

۱. تجربه‌ی برآمدن، و از ره افتادن و بازگشت حزب کارگران در برزیل نشان داد که تدوین برنامه‌ی پژوهشی و ایجادیی توسعه‌ی دموکراتیک با هدف سوسیالیسم در یک کشور توسعه‌یابنده، به‌عنوان اصل نخست آیین سروری یا دستیابی و حفظ هژمونی، تا چه مقدار پیچیده و سخت شده است. چرا که در دوران نوین که شتاب پیشرفت فناوری از دگرگونی «ذهنیت‌ها» (mentalities) و مناسبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بسیار بیشتر است، و درهم‌تنیدگی تضادهای درونی و بیرونی به دلیل نظام جهانی‌شده‌ی سرمایه‌داری بسیار بیشتر گشته است، و نیز به دلیل پیشی گرفتن جهانی‌شدن سرمایه بر جهانی‌شدن کار در این درهم‌تنیدگی جهت سرمایه در تضاد کار و سرمایه هنوز فائق است.

۲. ساده‌سازی زیان‌باری است که حل این پیچیدگی‌ها و دشواری‌ها برای تدوین برنامه‌ی پژوهشی و ایجادیی موفق، به آگاهی طبقاتی تقلیل یابد. به‌طور مثال برخی منتقدان به سیاست‌های لولا و حزب کارگران درباره‌ی ناتوانی از جلوگیری خلع روسف از قدرت چنین گفته‌اند: «حزب کارگران برای جلب حمایت از طبقات مختلف تصمیم سیاسی گرفت و اقدام اجتماعی-اقتصادی را بدون دنبال کردن روندی برای آموزش سیاسی اکثریت بزرگ کارگران اجرا کرد. در نتیجه، این روندها برای افزایش آگاهی طبقاتی بین بخش‌های طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی کارگر شکست خورد. بی‌آمدهای این امر با کودتا علیه دیلما روسف رئیس‌جمهور پیشین از حزب کارگر در سال ۲۰۱۶

آشکارتر شد، که قادر نبود روی روندی از مقاومت‌های گسترده که قادر به واژگون کردن نتیجه‌ی مذاکرات برکناری باشد، حساب کند» (مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی سه‌قاره، ۱۴۰۰). گویا آموزش سیاسی کارگران بدون تمایل آنها به چنین آموزشی، و اقبال اخلاقی و فکری آنها به‌گونه‌ای که این منتقدان می‌گویند برای «مقاومت‌های گسترده» امری تئوریک و آرمانی بوده، و خارج از پراکسیس برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی ممکن است. به‌علاوه همان‌طور که سینگر در انتهای مقاله‌ی پیش‌گفته‌ی خود می‌گوید: «پابرجایی دموکراسی در برزیل تا زمانی است که در خدمت فرودست‌ترین اقشار جامعه باشد، چون تنها آنها توان بازآفرینی جامعه و بخشیدن معنایی تازه به حیات سیاسی دارند». یعنی حتی اگر این آگاهی ممکن باشد، آگاهی کارگران در کارخانه‌های بزرگ که می‌توانند در اتحادیه‌ها و احزاب کارگری به‌طور رادیکال تشکل یابند کافی نیست. همان‌طور که در کشوری چون آلمان برای جلوگیری از فاشیسم کافی نبود. چرا که در شرایط بحران، این عینیت اقتصادی است که به‌خصوص موضع سیاسی فرودستان و پریکاریا را که در دوران نوین حجمی بیش از طبقه‌ی کارگر یافته‌اند را تعیین می‌کند نه آرمان‌های طبقه‌ی کارگر، و در صورت نگرفتن پاسخ عینی زمینه‌ساز هژمونی فاشیسم می‌گردند. و این اصل دوم آیین سروری است.

۳، مارکس در نبردهای طبقاتی در فرانسه گفته بود: «کاملاً منطقی بود که پرولتاریای فرانسه خواسته باشد از منافع خود در کنار منافع بورژوازی دفاع کند، به‌جای آن که بخواهد منافع خود را در حکم منافع کل جامعه جا بزند و پرچم سرخ را جلوتر از پرچم سه رنگ برافرازد. کارگران فرانسه قادر به برداشتن هیچ گامی به‌جلو، یا کم کردن حتی یک مو از سر بورژوازی، پیش از آن که انبوه ملت که میان پرولتاریا و بورژوازی قرار دارد... ناگزیر به پیوستن خود به پرولتاریا شوند، نخواهد بود» (مارکس، ۱۳۷۹). شرایط جهان امروز از لحاظ آرایش‌های طبقاتی، پرولتاریا را در یک کشور و به‌خصوص در کشورهای پیرامونی از لحاظ داخلی و خارجی در شرایطی سخت‌تر از گذشته قرار داده است. اگر در زمان مارکس نسبت نیروی کار پرولتاریا (کارگران صنعتی) در حال افزایش بود، اکنون با ورود به اقتصاد دانش نسبت پرولتاریا به نیروی کار در حال کاهش است. به‌علاوه شرکت‌های کوچک و متوسط که در درجه‌ی اول

متکی به دانش هستند، نه کار و نه سرمایه در حال افزایش اند و این تشکل مؤثر نیروی کار را کاهش داده است... یعنی پرولتاریای هیچ کشوری در جهان، و به خصوص در کشورهای پیرامونی چون ایران، بدون جلب انبوه ملت «حتی یک موز سر بورژوازی» نمی تواند کم کند چون به قول مارکس سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست. به علاوه جهانی شدن سرمایه و قدرت بی چون و چرای شرکت های چند ملیتی، منافع طبقه ی کارگر در کشورهای پیرامونی را به منافع بورژوازی مولد ملی و داخلی پیوندی محکم زده است تا پرچم سرخ را جلوتر از پرچم ملی نیفزاد و اینها اصل سوم آیین سروری است.

۴. توأمان سازی جنبش اجتماعی با جنبش سیاسی در جنگ مواضع (war of position) براساس سه اصل پیشین (برنامه ی ایجابی توسعه ی دموکراتیک با توجه به فرودستان و ائتلاف با بورژوازی مولد) اصل چهارم آیین سروری است. هرگونه تشدید گسل های طبقاتی در «جنگ رودررو» (war of maneuver) به گونه ای که باعث تضعیف جامعه ی مدنی شود، همان طور که گرامشی هشدار می دهد، باعث برآمدن فاشیسم می شود. در واقع این تقدم دادن به جنبش اجتماعی دموکراتیک در حزب کارگران به رهبری لولا بود که توانست فرودستان را همواره در مصاف های سیاسی همراه حزب کند. در واقع رابطه ی جنبش اجتماعی با جنبش سیاسی همچون گام های توأمان حرکت رو به جلو در جنگ مداوم مواضع است که باید جایگزین انقلاب مداوم شود. سینگر در نقد روسف می گوید که او برای عملی ساختن جنبش سیاسی خود در واقع بر میراث لولا تکیه زده بود و جنبش اجتماعی پشتیبان جنبش سیاسی هنوز زاده نشده بود. از نظر من اگر یک جنبش اجتماعی در این سطح بعد از موفقیت های حزب کارگران پیش از روسف هنوز زاده نشده بود، در کشوری چون ایران به زمانی بسیار بیشتر نیاز دارد، به خصوص که باید تکرار کنم سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست و فقط فرایند پیچیده و دشوار آن را با توسعه ی دموکراتیک می توان آغاز کرد. در نتیجه توأمان سازی جنبش اجتماعی با جنبش سیاسی در جنگ مواضع، باید خود در سطح جهانی و داخلی به طور توأمان صورت گیرد.

۵. تشکیل نسخه‌ای نوین از حزب به صورت یک جبهه‌ی منسجم و هم‌پیوند دموکراتیک از جریان‌های سیاسی گوناگون هم‌آرمان، اصل پنجم آیین سروری است. در ایران ضعف تئوری و عملی جریان‌های سیاسی موجود برای رعایت چهار اصل پیشین (خلاف جریان‌های سیاسی در دوران مشروطه تا ملی کردن نفت) ایجاب می‌کند جریان‌های سیاسی هم‌آرمان ابتدا برای برای تحقق اصل اول یعنی تدوین برنامه‌ی ایجابی توسعه‌ی دموکراتیک (خواه هدف آن سوسیالیسم باشد یا نه) برای فعالیت منضبط و جدی پژوهشی توافق کنند، بعد از آن است که می‌توانند دریابند که به جز منافع آنی و/یا واکنش‌گریزی یا ابتدایی به یک حاکمیت ناشیست و سرکوب‌گر، و/یا آرمان‌خواهی انتزاعی واقعاً چه می‌خواهند، تا یا تشکیل حزب دهند یا به اموری سازنده‌تر چون تولید کالا و خدمات مشغول شوند.

سخن آخر این که وقتی حزبی سوسیالیست یا رادیکال به قدرت سیاسی دست می‌یابد، تنها جهت تضاد بین کار با سرمایه یا فرودست با فرادست در حوزه‌ی سیاسی تغییر می‌کند و اقتصاد، جامعه، و فرهنگ هنوز تحت هژمونی سرمایه و قدرت است. یعنی تنها هژمونی سیاسی احزاب بورژوازی یا رانت‌بران جای خود را به‌طور موقت به هژمونی سیاسی احزاب سوسیالیست یا رادیکال می‌دهد که گاه برای مبارزه با فاشیسم نو مجبور به ائتلاف گسترده با احزاب بورژوازی هم می‌شود. در هزارتوی مبارزه برای کسب هژمونی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نظامی در متن نظام جهانی سرمایه‌داری، «تعیین کردن این که چه حرکتی رو به جلو است و چه حرکتی رو به عقب به همین سادگی‌ها نیست... بگویید ببینم آیا همه قبول دارند که هر تکاملی یعنی حرکتی از دانی به عالی یا از بسیط به مرکب، از طریق مبارزه‌ی اضداد یعنی از طریق امر مترقی و نوین با امر کهن و منسوخ شده صورت می‌گیرد؟ بگویید ببینم نوین وقتی زاده می‌شود از کهن قوی‌تر است یا ضعیف‌تر؟ [بله] ضعیف‌تر است. بگویید ببینم در مبارزه، قوی‌تر پیروز می‌شود یا ضعیف‌تر؟ [بله] قوی‌تر. پس وقتی نوین زاده می‌شود، کی برنده خواهد شد؟ [بله] کهن. پس کهن این نوین را سرکوب و له خواهد کرد. حرکت‌های بعدی کدام‌اند؟ این به چی منجر می‌شود؟ چون این امر نوین و مترقی است در این شکست‌ها آبدیده و قوی می‌شود، و سرانجام زمانی می‌رسد که این امر نوین

آبدیده و قوی شده شروع به مبارزه‌ی پایاپای با امر کهن می‌کند و رفته‌رفته کهن را عقب می‌راند و بر آن چیره می‌شود» (پاپوف، ۱۳۹۵).

تجربه‌ی شکست‌ها و پیروزی‌های حزب کارگران در برزیل نشان داده است که این حزب به رهبری لولا با رعایت اصول آیین سروری، تاکنون با موفقیت این فراز و نشیب را در تضاد با امر کهن پیموده است و امید که آن را بتواند ادامه دهد که تضمینی هم برای آن در تاریخ وجود ندارد. جوامعی چون ایران و برزیل که سابقه‌ی انقلاب مشروطه و پیشینه‌ی احزاب و جنبش‌های اجتماعی و سیاسی متعدد و قوی داشته‌اند، با جوامع کشورهایی چون کره جنوبی یا چین متفاوت‌اند. یعنی به اجبار باید اصول آیین سروری را رعایت کنند تا راه توسعه را بپیمایند. آیا فعالان مدنی و سیاسی رادیکال و آبدیده‌ی ایران نیز اصول آیین سروری را خواهند آموخت و با خلاقیت به کار خواهند گرفت تا رفته‌رفته کهن منسوخ را عقب راند و بر آن چیره شود؟ من به این توانمندی باور دارم.

پی‌نوشت‌ها:

^۱ دو مقاله‌ی «نوع جدید حزب: بازخوانی تکوین حزب کارگران برزیل» (لووی، ۱۴۰۰)، و «شکل‌گیری چپ نو در آمریکای لاتین» (لوی، ۱۳۷۴)، ترجمه‌های مقاله‌هایی با مضمون نزدیک به هم هستند که «Michael Löwy» اولی را در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و دومی را اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ نوشته است، متن بالا ترکیب دو ترجمه است.

^۲ برای نوشتن این بخش از مقاله‌های (خادم‌المله، ۱۳۹۲)، (جمالی و ذوالفقاری، ۱۳۹۴)، (آجیلی و رضایی، ۱۳۹۸) و (مزینانی و محسنی، ۱۴۰۰) بیشترین بهره را برده‌ام.

^۳ برای نوشتن این بخش از (Samuels, 2004) و (Nunes & Melo, 2015) بیشترین بهره را برده‌ام.

منابع

آبرز ربکا (۱۳۸۶). بودجه‌ریزی مشارکتی: تجربه‌ی پورتوآلگره برزیل، ترجمه‌ی کمال اطهاری و جمیله آبشناس، نشریه‌ی جستارهای شهرسازی، شماره‌ی ۱۹ و ۲۰.

- آجیلی هادی و رضایی مهدی (۱۳۹۸). تاثیر سیاست‌های نولیبرالیستی و نومرکانتیلیستی در توسعه‌ی اقتصادی برزیل (۲۰۱۶-۱۹۸۵)، فصلنامه‌ی راهبرد توسعه، سال پانزدهم، شماره‌ی ۲.
- اطهاری کمال (۱۴۰۳). درباره‌ی منطق دیالکتیک و تضاد، سایت نقد اقتصاد سیاسی.
- پاپوف میخائیل (۱۳۹۵)، درس‌گفتارهایی درباره‌ی فلسفه‌ی تاریخ، ترجمه‌ی سیاوش فراهانی، نشر ثالث.
- جمالی حسین و ذوالفقاری وحید (۱۳۹۴). اقتصاد سیاسی توسعه و دموکراسی در برزیل (۲۰۱۱-۱۹۶۰). فصلنامه‌ی مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۷(۴).
- خادم‌المله سعیده (۱۳۹۲). بررسی عوامل تبدیل برزیل به یک قدرت نوظهور اقتصادی، فصلنامه‌ی سیاست خارجی، ۲۶(۴).
- زرگری هادی (۱۴۰۳). جایگاه بریکس در سیاست خارجی برزیل، فصلنامه‌ی سیاست خارجی، ۳۸(۲).
- کاردوزو ه. ف و فالتو ا. (۱۳۵۹). وابستگی و توسعه در آمریکای لاین، ترجمه‌ی ف. حسامیان، انتشارات تندر.
- لووی میشل (۱۴۰۰). نوع جدید حزب: بازخوانی تکوین حزب کارگران برزیل، ترجمه‌ی آزاده ریاحی، سایت نقد اقتصاد سیاسی.
- لووی میشل (۱۳۷۴). شکل‌گیری چپ نو در آمریکای لاتین، ترجمه‌ی وحید کیوان، کتاب توسعه، شماره‌ی ۱۰.
- مارکس کارل (۱۳۷۹). نبردهای طبقاتی در فرانسه از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰، ترجمه‌ی باقر پرهام، نشر مرکز.
- مزینانی حمید و محسنی علی (۱۴۰۰). بررسی سیاست‌های توسعه‌ی اقتصادی برزیل ۱۹۶۰-۲۰۲۱، فصلنامه‌ی دانش تفسیر سیاسی، سال سوم، شماره‌ی ۶.
- مؤسسه‌ی تحقیقات اجتماعی سه‌قاره (۱۴۰۰). چالش‌های پیش‌روی چپ برزیل، ترجمه‌ی داود جلیلی، سایت نقد اقتصاد سیاسی.
- ویگنا آنه (۲۰۲۰). برزیل، دموکراسی نظامی‌شده، ترجمه‌ی شهباز نخعی، لوموند دیپلوماتیک.

Anderson Perry (2019). Bolsonaro's Brazil, London Review of Books, Vol. 41, No. 3.

Boito A., & Saad-Filho A. (2016). State, State Institutions, and Political Power in Brazil. *Latin American Perspectives*, 43(2), 190-206.

Carbonnier G., Campodónico H., & Vázquez S. T. (eds) (2017). *Alternative Pathways to Sustainable Development: Lessons from Latin America*, International Development Policy series No.9 (Geneva, Boston: Graduate Institute Publications, Brill-Nijhoff).

Gomez, J. & Insua, D. Rios & Alfaro, C. (2016). "A participatory budget model under uncertainty," *European Journal of Operational Research*, Elsevier, vol. 249(1).

Keck, M. E. (1986). Democratization and Dissension: The Formation of the Workers' Party. *Politics & Society*, 15(1).

Nunes, F. & Melo, C.R. (2015). Political Parties: The Case of Brazil. In: Passarelli, G. (eds) *The Presidentialization of Political Parties*. Palgrave Macmillan, London.

Salazar, M. (2025). Public Participation in Constitutional Reform: The Challenges of Chile's Experiments in Expanding Citizen Involvement. In: Barandiaran, J., Partridge, T. (eds) *Demanding a Radical Constitution*. Palgrave Macmillan, Cham.

Samuels, D. (2004). From Socialism to Social Democracy: Party Organization and the Transformation of the Workers' Party in Brazil. *Comparative Political Studies*, 37(9).

Singer André (2023). Lula's Return, *New Left Review*, 139.